جمعبندی کتاب ((تاریخ اندیشه ونظریات انسان شناسی)) (اثر آقای فکوهی)

اندیشه ها ومکاتب فکری مطرح شده در کتاب را می توان قائل به اصل تکامل داروینی به عنوان منشا انسان دانست (علیرغم عدم تصریح در همه موارد).در باب غایت نیز هدف انسان را مسلط شدن وآزادی او می دانند.

تقسیمی در باب توضیح تفاتهای انسانی جوامع:

الف)مکاتب قائل به جبر طبیعی( تطورگرایی)

ب)غیره:مخالفین تطورگرایی که عبارتند از:

* عامل گرایی:
1. تعامل بیرونی(اشاعه گرایی)
2. ضمیر ناخود اگاه:تحلیل روانشناختی(فرهنگ و شخصیت مانند فمینیسم)
* ساختار گرایی:
1. کارکرد گرایی:پدیده انسانی رادر فرآیند یک نیاز باید دید مثل ماتریالیسم فرهنگی
2. ساختار گرا:کل گرایی:
* زبانشناختی
* شناختی
* نمادین وتفسیری
* اجتماعی

دراین میان محیط شناسی فرهنگی رامیتوان تلفیقی ازتطور گرایی واشاعه گرایی دانست ونیز مارکسیسم راتلفیقی از ماتریالیسم فرهنگی وساختار گرایی.

* پسامدرنیسم:همه تفاوتهای مطرح شده بین انسانها توسط مکاتب،غیر حقیقی است.

خلاصه ای ازکتاب ((هستی وهبوط)) (طرح انسان شناسی توحیدی ـ اسلامی)اثرجناب استاد پارسانیا

این اثر در هفت فصل:درآمد،غیب وشهادت،نزول وتجلی،صعود وسعادت،عشق ومحبت،هبوط اساطیری،غربت وبیگانگی سامان یافته است.

از نکات کلیدی کتاب ،تذکرنسبت به تلازم وتناسب حوزه های هستی شناختی ؛معرفت شناختی وانسانشناختی درهر منظومه فکری می باشد. به عنوان مثال فلسفه توحیدی مبتنی بر شناخت وحیانی وعقلانی انسان را خلیفه الله معرفی می کند در حالیکه نگاه اساطیری با فلسفه مشرکانه قائل به ارباب انواع وخدایان متعدد ،برگرفته از قوه خیال وتمثلات برزخی ،انسان را موجودی اساطیری تصویر می کند(فصل اول ودوم)

بانگاه فوق؛ نویسنده در مقام مقایسه بین دو دیدگاه کلی توحیدی ومشرکانه بر می آید که میتوان آنرا مبنای تقسیم بندی فصول کتاب دانست به طوری که فصلهای دوم(قسمت عمده آن)تا پنجم به تبیین نگاه دینی درسه حوزه فوق می پردازد وفصلهای ششم وهفتم(با تفصیلی بیش از دو فصل اول) تاریخ اندیشه مشرکانه وملحدانه را تصویر می نماید .

مفهوم محوری هبوط؛ برگرفته از داستان هبوط آدم(ع)از بهشت طبیعت با عبورونزول ازعوالم جبروت وبرزخ به عالم طبیعت وارد میشوند؛نزولی نه با خصوصیات نزول طبیعی بلکه هبوطی وجودی ازخزاین غیب باتقدیری معلوم؛که تجلی مبداغیب است وصدوراز آن ،و تداوم حضور مبادی عالیه هستی وحاد غیر محدود بودن و تمایز احاطی آنهاواضافه اشراقی مخلوق نسبت به مبادی .همچنین وحدت صمدی وتجلی وحدت وعظمت مبدا متعال رابا تبیین این نزول میتوان پی برد.

جریان صعود از طبیعت نیز صعودی طبیعی نیست.چرا که فاصله با مبادی وجود،تنها از ناحیه کثرات است ومعاد سیر از غفلت به تنبه نسبت به حقییقت است.در این صعود وجودی که با شهود وتحول وجود همراه است وجه واسم الله بودن کثرات هستی آشکار شده؛ به قدر استحقاق ذات خود با اسمی از اسمای الهی ملاقات میکند.لذاست که سعی وعمل فردی واجتماعی موثر درکیفیت معاد خواهد بود. از این روست که عملکرد انسان ونیز نوع نظامات اجتماعی حاکم ،باید بر اساس معیارهای الهی تنظیم شود.

در مقابل نگاه توحیدی که تقدم تاریخی بر شرک نیز دارد،نگاه غیر توحیدی مطرح می شود؛ شرک اساطیری والحادوشرک پسا اساطیری که بارنسانس آغازمی شود.آغازی با راسیونالیسم که عقل را تنهامنبع معرفت پنداشته ومعقول راتنها موجود وانسان را حیوانی فقط ناطق.مرحله بعد، فلسفه های ماتریالیستی با تکیه برمعرفت حسی، نگاه پوزیتیویستی را به ارمغان آورده ؛ گزاره های متافیزیکی وارزشی را کنارزده وانسان راحیوانی ابزار ساز معرفی کردند.واما فیلسوفان معاصر مانند پدیدارشناسان واگزیستانسیالیستها ، علیرغم توجه به نارسایی معرفتی حس، پایگاه معرفتی محکمی نیافته ، دچار نسبیت فهم ونگاهی پوچ گرا به جهان شدند وانسان را حیوانی فرهنگ سازونمادسازمعرفی کردند.

آنچه گذشت تلاشی در جهت ارائه وتحکیم مبنای جدیدی (وحیانی ،عقلانی)درانسان شناسی بر مبنای هستی شناسی توحیدی بود که انسان را وجه الله وخلیفه اومی داند وحرکت وهستی اش را من الله والی الله ؛در مقابل همه نگاههای غیرتوحیدی انسان محور که نتیجه ای جز لیبرالیسم واباحیت وسرانجامی به جزغربت وبیگانگی نداشته است.